



سخنرانی تفکر در اشیاء
حاج حسین خوش لجه

تفکر در اشیاء

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرحيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و

بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد

الحسين و اهل بيت الحسين و رحمة الله و بركاته

(يك صلوات بفرستيد.) الان خدمت آقای دکتر بودم،

گفتم خدا می داند، به وجدانم قسم، من نمی دانم چه

چیز بگویم. خب، حالا یکی از رفقای عزیز فرمودند که تو

هر وقت این را گفتی نوار خوب شد. گفتیم والا خب، حالا اگر این جور است ما هم همین جور هستیم. یک صلوات بفرستید.

«بسم الله الرحمن الرحيم، انا انزلناه فى ليلة القدر، و ما ادراك ما ليلة القدر، ليلة القدر خير من الف شهر، تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر، سلام هى حتى مطلع الفجر». ماه، ماه نزول قرآن است. ماه، ماه نزول قرآن است. چرا نزول قرآن است؟ چرا ماه، ماه نزول قرآن است؟ قرآن خیلی مهم است، قرآن [آمده] ما را هدایت کند، قرآن آمده سفارش ولایت را بکند. قرآن را اگر قبول نداشته باشیم کافریم، اما قرآن با علی. چرا می گوید [قرآن] نزول می کند؟ چون که از جانب

خداست. زمین شرافتش مال این است که نباتات از آن می‌روید، یعنی تمام این نباتات در دل زمین است؛ اما خدا بالاتر از این حرفهاست؛ چون که قرآن از جانب خدا نزول می‌کند. آیا توجه داریم یا نداریم؟ یا همین شب احیاء می‌روی قرآن سر می‌گیری «بک یاالله، بک یاالله» [می‌گویی]؟ چه چیز به تو بگوید؟ چه چیز می‌خواهی؟ هدف چیست؟ کجا هستی؟ آیا با قرآن عمل کردی یا نکردی؟ بگذریم. خدا این زمینی که خلق کرده، آنچه که نباتات است در دل زمین است. مثلاً شما حساب کن، آقایانی که با معدن سر و کار دارند، کوه‌ها از دل زمین می‌آید بالا، یعنی این‌ها ریشه‌هایشان در دریاست، باید آب بخورد. بعد به یکی از این مهندس‌های درجه یک

گفتم، گفتم این‌ها را برای چه خلق کرده؟ چند سال پیش [گفتم]، گفت این‌ها میخ‌های زمین است. گفتم این‌ها ذخایر زمین است، خدای تبارک و تعالی همه چیز را می‌داند، همه چیز را پیش‌بینی می‌کند، ما که نباید یاد خدا بدهیم که. آن روزی که آدم ابوالبشر مثلاً بوده است، یک دانه درخت بوده، آن درخت زیتون [بوده]، من این چیزها را یک قدری از بر هستم، نه که ادعا کنم. آن برگش را حیوان‌ها می‌خوردند، خود زیتونش شفاست، حالا هم خوب است. حالا هم به قول یارو هر کسی که مثلاً یک خرده رودلی چیزی دارد، زیتون بخورد، ربسیتش [یبوستش] خوب می‌شود. حالا هم خوب است، خب، از آن بودند و بالاخره زندگی می‌کردند. اما

خدا حالا می داند که مثلاً یک چین کمونیست نمی دانم یک میلیارد، دو میلیارد، نمی دانم چقدر جمعیت دارد. چقدر جمعیت الان زیر آسمان است؟ حالا خدا خیلی حوصله دارد. روایت داریم که این اشخاصی که می میرند، یک دانه بیشتر از این ها که می میرند دنیا خلق می کند. از آن یک دانه این همه خلقت به وجود آمده، از آن یک دانه دوباره تکرار کنم، مثلاً اگر که صد نفر بمیرد، صد و یکی به وجود می آید. این همه جمعیت، حالا خدا می داند که این جمعیت این قدر زیاد می شود، معادن را در کوه ها قرار داده. آنچه که دکتر حکمت دارد، مثل یک دریایی است که یک لکه در اقیانوس بیفتد. علم دکترها مانند یک قطره ای است که

در اقیانوس بیفتد، پیش علم خدا. حالا اگر آن یک لکه هم که در اقیانوس ولایت افتاد این اتصال به ولایت است، یا دکتر، یا غیر دکتر. مواظب باشید شما قطره‌اید در مقابل ولایت، اما اگر در اقیانوس ولایت بیفتید، شما آنجا با هم عضو می‌شوید. حالا عزیز من نگاه کن ببین این همه مثلاً چیزهای رنگ و وارنگ که در می‌آید از کوه‌هاست. طلا، نقره، زغال سنگ، بهتر از من می‌دانید، من نباید توسعه بدهم برای شما. شما که جاهل نیستید، شما همه کوچک و بزرگ هم عادلید، هم فهمیده‌اید، دیگر این چیزها را من نباید خیلی توضیح بدهم. من تا می‌گویم ف، باید بروید فرح‌زاد، نه این فرح‌زاد تهران بروی. حالی‌ات است؟ من یک چنین امیدواری به همه

شما دارم. صلوات بفرستید.

حالا خدای تبارک و تعالی تمام اشیاء را در دل زمین قرار داده، اما تمام اشیاء به امر هستند. آنچه که اشیاء از زمین سر می آورد بیرون می گوید لاله الاالله، تمام لاله الاالله می گویند. اما خدا چه می گوید؟ می گوید بگو «محمد رسول الله»، آزادیم؟ نه، باید بگویی «علی ولی الله». تمام این اشیای خلقت وصل است به لاله الاالله، ماهی های دریایی، آهوهای صحرائی، همه می گویند لاله الاالله. رفقای عزیز افتخار کنید که ولایت را تشخیص دادید، از مالتان گذشتید، از جانتان گذشتید، همه تان سخی هستید. آن که من آرزو داشتم، من به آرزویم رسیده ام. یک دانه آرزوی دیگر دارم آن هم

ان شاء الله ظهور ولی الله الاعظم امام زمان است. صلوات بفرستید.

یکی از آرزوهایم این بود که خدا افرادی را نصیب من بکند این ها ولایت فهم باشند. الحمد لله کوچک و بزرگتان ولایت دارید، ولایت فهم هم هستید. ولایت با ولایت فهم دو تاست. بعضی ها ولایت دارند، ولایت فهم نیستند، قدر ولایت را نمی دانند. الحمد لله همه شما هم ولایت دارید، هم ولایت فهمید. حالا این حرفها هم توحید است، هم نبوت است، هم ولایت. دلم می خواهد رفقای عزیز توجه بفرمایند. من که نمی خواهم بگویم، الان یک خوابی دیده شده خیلی عجیب، الان آن شخص هم که آن خواب را نقل کرده حضور دارد. حالا

من خیلی بلد نیستم، اما این جور که حالا من یک خرده شنیدم شخصی است مرده است، اصلاً من را نمی‌شناخته، ما را نمی‌شناخته، از کسان آن مرده که مرده با آن مجلس ارتباط داشته، آن وقت چه بود؟

[یکی از حضار:] گفتند: آقا، هر کسی که مجلس حاج آقا رفت و آمد می‌کند، بیاید این طرف خط بی حساب و جواب بهترین جا مال اوست. نمونه‌اش آنجاست که در حوض کوثر دارد آب بازی می‌کند.

گفته هر کسی که به منزل ایشان رفت و آمد دارد، ایشان بی حساب و کتاب بهشت می‌رود، گفته نگاه کن آن هم دارد با آب حوض کوثر یا آنجا دارد آب بازی می‌کند. مگر

من منزل دارم؟ مبادا، من اصلاً به تمام آیات قرآن، یک ذره در قلب من خطور ندارد که من منزل دارم، منزل مال خود ولایت است. شما هم عنایت دارید به آنجا، به من مربوط نیست. ببین، دارد جا را نشانتان می دهد، صراط مستقیم را نشانتان می دهد، رفیقتان را نشانتان می دهد، می گوید بیایید این جا. حالا من یک روایتی نقل کنم برای شما، نمی خواهم حالا توسعه بدهم، حرف دیگر می خواهم بزنم. حالا عده ای هستند که می فرمایند این ها روح که از بدنشان برود بیرون می روند بهشت جاویدانی. از این ها سؤال می شود مگر قیامت شده؟ چون که بهشت جاویدانی ما باید (من یک دفعه هم یک اشاره ای کردم نمی خواهم تکراری بشود) بهشت

جاویدانی باید قیامت بشود ما برویم. اما خدا بهشت‌هایی خلق کرده برای ما، یک رضوان است، یک جنات است، بهشت است؛ اما آن فردوس جاویدانی باید قیامت بشود [بروی]. حالا این‌ها که می‌روند آنجا ملائکه‌ها می‌گویند مگر قیامت شده؟ می‌گویند نه، روح که از بدنمان رفت بیرون، ما را آوردند این‌جا. امت چه کسی هستید؟ امت پیغمبر آخرالزمان، امت محمد. ما نه [اینکه تنها] امت محمد بودیم، ما کسانی بودیم که امر پیغمبر را اطاعت می‌کردیم. امر پیغمبر علی بن ابوطالب است، ما او را به وصی پیغمبر قبول داریم. (صلوات بفرستید.) چه کار می‌کردید؟ ما رضایت خدا را به رضایت خودمان ترجیح می‌دادیم، رضایت خدا را قبول داشتیم.

همان است که گفتم پرچم امر داشته باشید، همین است. ما پرچم امر داشتیم، رضایت خدا را ترجیح می دادیم. یکی هم عبادت‌مان خلوت و جلوت نداشت؛ یعنی ریا نمی کردیم. یکی هم معصیت ولایتی نمی کردیم. این معصیت ولایتی کمر ما را شکسته، مگر این معصیت ولایتی، خدا ما را هدایت کند، امام زمان ما را هدایت کند [نکنیم]. این معصیت ولایتی [نمی کردیم] یعنی دوست‌های علی را اذیت نمی کردیم، دوست‌های علی را دوست داشتیم. کجا من دوست علی را چیز [احترام] می کنم؟ اگر یک قوم و خویشمان یک قدری ندار باشد، ما همه اش می گوییم آن یکی است، این را اصلاً نمی آوریم در دور، [حتی] اگر از زهاد این عالم

باشد. دل‌مان می‌خواهد قوم و خویش‌هایمان، نمی‌دانم در کسبی باشد، در اداره‌ای باشد، یک نمی‌دانم مقامی داشته باشد و می‌رویم در مقام. آقا تو مقام پرستی، کجا ولایت پرستی؟ خیلی این به ما هشدار می‌دهد. در مقابل این اشخاصی که یک قدری به اصطلاح فرسوده‌اند، ندارند، تواضع داشته باش؛ در مقابل یک نفری که سرمایه ندارد، در ظاهر سرمایه ندارد، در باطن سرمایه‌اش ولایت است. مگر نبود شخصی آمد خدمت آقا امام حسن؟ گفت من فقیرم، بیچاره‌ام. [امام] گفت تو خیلی دارایی، گفت من؟ من به نان شبم محتاجم، گفت: ولایت ما را می‌فروشی؟ گفت: دنیا پر از طلا و نقره باشد نمی‌دهم. من به قربان آن فقیر، کاش ما اگر از

ولایت زیاد بهره‌ای نمی‌بریم، از این جور اشخاص ببریم. مگر امیرالمؤمنین، یک کسی که قدرت تمام خلقت دستش است، یک کسی که تمام خلقت به واسطه وجود او و زهرای عزیز، این پنج نور پاک، به وجود آمده، [نیست]؟ چرا می‌رود در دکان میثم؟ میثم جان، چطوری؟ خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، گفت: کسی بود هزار شتر سرخ مو داشت، هر شتری مانند یک تریلی حالا بود، ایشان می‌گفت. من قیمت‌گذاری نمی‌کنم، ایشان گفت. حالا میثم جان، چرا [بیکاری]؟ گفت: مشتری نمی‌آید، گفت تنده‌هایش [یعنی هسته‌هایش] را درآور. علی کجا می‌رود؟ امیرالمؤمنین هم ولایت خواه است. حرف جدید است؛ اما برای تو

جدید است. علی ولایت خواه است، می رود سر به میثم می زند، می بیند ولایتش را از دست نداده. (صلوات بفرستید.) عزیز من توجه کنید، اشخاصی که یک قدری فرسوده اند، این پیرمردها به خصوص ساداتی که «انه لیس من اهلک» نیستند، سادات «انه لیس من اهلک» نه، همان خود سادات هم باید اهلیت داشته باشد. مگر پسر نوح چه کار کرده بود؟ فقط متابعت امر پدرش را نمی کرد، امروز پدر ما علی است، پدر ما حسن است، مادر ما زهرای عزیز است. باید اطاعت کنی، اگر نه «انه لیس من اهلک» هستی. الان روپوش رویت است، آن شب اول قبر روپوش برداشته می شود، می فهمی چه کاره ای. (صلوات بفرستید.)

حالا حسابش را بکن، تمام این چیزها که هست در دل خاک است. تو یک مشت خاک برمی داری، خاک می بینی. آیا قدرت خدا را هم می بینی؟ نه، مگر آدم خاک نیست؟ خاک را می بینی؟ یک دنیا انسانیت را می بینی. فقط کسی که از خاک نیست، دوازده امام، چهارده معصومند. تمام از خاکند، چرا ما اینها را جدا نمی کنیم؟ علی (علیه السلام) یا وجود مبارک امام زمان اینها علیین اند، بدن اینها از علیین است. اگر اینها می خوابند آن بدن علیین می خواهد یک قدری خلاصه خستگی بیندازد؛ اگر نه امام خواب نیست، اگر خواب برود تمام عالم فروریزان می شود؛ یعنی زندگی تمام این خلقت به زندگی وجود مبارک امام زمان است. اگر شما

امام زمان را می بینی باید افضل تمام این خلقت را ببینی. چه داری می گویی من می خواهم امام زمان را ببینم؟ خب، حالا این قدر دیدی، مگر ندیدند؟ عزیزان من، فدای همه تان بشوم، تو اول باید ولایت را ببینی، بعد امام زمان را ببینی. ولایت را ندیدند، چهار امام زمان را دیدند و اهل طاغوت شدند. مدام به من تلفن می شود ما می خواهیم امام زمان را ببینیم. اول باید خدا را ببینی، بعد ولایت را ببینی، رسول الله را ببینی. خدا را ببینی بعد که این جوری شد آن وقت امام زمانت را ببینی. امام زمان دیدن مگر شوخی است؟ اما امام زمان دیدن ممکن است، اما غیر ممکن است. هم ممکن است، هم غیر ممکن است. شما حسابش را بکن هر

چیزی باید سنخه بشود، والله بالله امام زمان خودش می‌آید پیش تو. الان شما خیال می‌کنی که امام زمان پیش شما نیست؟ عزیز من، قربانت بروم، یک قدری تفکر کن. خوردیم غذاها را، همه چیز خوردیم؛ اما آیا فکر هم می‌کنیم؟ تفکر هم داریم؟ جناب آقای حاج میرزا ابوالفضل فرموده، مزاح نکن اگر نه این جا جای یک مزاح بود. صلوات بفرستید.

عزیز من، شما در این زمین که نگاه می‌کنی، همین جور که خدای تبارک و تعالی این کوهها را خلق کرده، تمام معادن را گذاشته، اما باید زحمت بکشی، آقا کوه را بالاخره بکند، دریاورد، زغال سنگ را دریاورد، امور این عالم بگذرد. اما آن هم ممکن است که شما بالاله‌الاله

درآوری، ممکن است با غیر لاله‌الاله‌الاالله درآوری. کفار درمی‌آورند اما به غیر لاله‌الاله‌الاالله، به غیر از علی ولی الله. اما عزیز من شما الان در زمین حساب بکن، یک قدری برو در بیابان‌ها هست، یک گل‌هایی هست که آدم حفظ می‌کند. تمام این اشیاء الان این‌ها از زمین می‌روید، یعنی چرخ خارجی‌ها، چرخ آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها، کانادایی‌ها این‌ها دارد از زمین می‌گردد. ما گفتیم که ما رهبری شناسایی اشیاء نداریم در ایران. الان شما حسابش را بکن این آمپول پنی‌سیلین مگر چیست؟ حسابش را بکن این آمپول‌هایی که تقویتی است از چیست؟ حسابش را بکن این آمپول‌های مسکن از چیست؟ تمام از اشیاء زمین است، تمام این‌ها روییده،

حالا چرا؟ چرا می گوید که به آنها [کفار] کار نداشته باشید؟ روایت داریم می گوید به آنها کار نداشته باشید، آنها همه دارند کار می کنند که شما امورت بگذرد. الان شخصی در مریض خانه دادش بلند است، یک دانه آمپول مسکن می زنند این آرام می شود، این از اشیاء است. حالا تمام این اشیاء تا حتی ریگ های بیابان می گویند لا اله الا الله. عزیز من، ما خیلی کلاه سرمان می رود، ما به یک معدن و به یک ماشین و به یک این چیزها دلمان را خوش کردیم، خیال کردی که این باعث نجات توست؟ نه والله. الان این جا خدمت ایشان بودم، نمی خواهم اسمش را در نوار بیاورم. گفتم چه می گوید؟ هر چه می گوید یک چیز طاغوتی است، تو اصلاً طاغوت

را نمی فهمی چه چیز است. الان گفتم این منزل شما دارد می گوید لاله الا الله، تمام در و دیوار می گوید لاله الا الله، چرا؟ یک مشت مردم مؤمن متشخص ولایتی را جمع کردی، طعام به آنها می دهی. آن منزل طاغوتی است که تویش پاسور زده شود، آن منزل طاغوتی است که تویش بدعت گذاری بشود، آن منزل منزلی است که غیر خدا در آنجا گفتگو بشود. چرا می گوید آنجا بی جواب و سؤال می روی؟ مگر ندیدید خانه من را؟ باعث خجالت است. والله، من شرمنده تمام بزرگ و کوچک شما هستم که در این دخمه می آید. حالا همین دخمه بین کجا می رود؟ چه جور می شود؟ این حرفها چیست می زنند؟ تا یکی یک خانه می سازد، این جوری،

این جوری. این من عقیده‌ام این است یا نمی‌فهمد یا عناد دارد. چرا می‌گوید مثلاً شما در خانه‌ات یک جایی مصلائی درست کن که یک وقت نمازی، چیزی بخوانی؟ این مصلی است. چرا می‌گوید که از این خانه نور می‌رود بالا؟ ملائکه‌های آسمان زندگی می‌کنند در آن خانه‌ای که بگوئید لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. چرا می‌گوید من سه چیز دادم منت سرتان گذاشتم؟ اول ولایت، بعد زن خوب، بعد خانه خوب. گفته‌ام، روی مناسبت می‌گویم، چرا ولایت؟ چرا زن را آورده این جا؟ ولایت پرور است، این آقا زاده‌هایی که دور این مجلس نشسته‌اند، نمی‌خواهم اسم بیاورم، این‌ها سر تا پیشان ولایت است. مادرهای این‌ها، این‌ها را

تربیت کرده‌اند، خارجی‌ها این‌ها را ندارند. [بچه‌ها را] می‌برند در نمی‌دانم شیرخوارگاه و این‌ها، نه لذت از پدرشان می‌برند، نه مادرشان. عزیز من، چشمتان پیش خارجی‌ها نباشد، بیا چشمتان پیش ولایت باشد. اگر چشم تو پیش خارجی‌ها باشد با آنها محشور می‌شوی، بیا چشمت در ولایت باشد، با ولایت محشور شوی. صلوات بفرستید.

حالا هر چیزی در این زمین به امر خدا این تولیدش را می‌دهد بیرون، این‌ها می‌برند در دستگاه‌هایی می‌گذارند، کپسول درست می‌کنند، آمپول درست می‌کنند. تو آنها را نبین، نگو رفت آنجا یک دکتری ایشان را این جوری شفا داد. نگاه کن به چه [وسیله]

بوده؟ آن اشیایی که خدا خلق کرده، داده به این خورده، این خوب شده. تو باید خدا را ببینی، بعد از خدا، عظمت خدا را ببینی، کرامت خدا را ببینی، بعد او گفته به زمین بروی. این دکتر خارجی به چه درد تو می خورد؟ گفتم نباید تا حتی توهین هم کنی، اما عزیزم، آن را مؤثر ندان. بیا خدا را مؤثر بدان، یک قدری نگاه در این اشیاء بکن. مگر این اشیاء [نیست؟] این ها همه اش وصل به ولایت است. چرا آن شتری که در زمان آن نبی بود، خلاصه این ها آمدند گفتند اگر بخواهی ما ایمان بیاوریم، از این کوه شتری بیاید بیرون، [نبی] صالح بود، همه ما را شیر بدهد. گفت: خدایا، من قوم را آوردم تا کوه؛ اما شتر درآوردن مال توست، من که نمی توانم شتر

دریابورم. یک دفعه زمین شکافته شد، شتری آمد بیرون، همه شان را شیر داد. اما یک دفعه خدا پیغام داد، این آیات من است، هر کسی که به این آیات کار داشته باشد، این ها همه شان نابود می شوند. زنی بود شتردار، آن وقت این ها سلخ هایی تشکیل دادند، این زبان بسته نه اینکه بدوشند، شیر [از او] جاری می شد، این سلخ ها پر از شیر می شد. عوض آب آنها را می خوردند، یک روز هم پر آب می شد این آب می خورد. حالا یک زنی بود که فتنه ها می دانم دست اوست دیگر، گفت این را پی کن، کرد. بعد از سه روز عذاب نازل شد، همه شان نابود شدند. آیا تو می دانی که الان بعضی از مردم ولایت [را پی کردند؟] مگر تو الان عذاب برایت نازل نشده؟ چرا؟ خدا

خودش را گرفت، این را به تو داد، گناه را به تو داد. تو الان عذاب شدی، آیا می فهمی که ما ولایت را پی کردیم؟ آیا عمر و ابابکر ولایت را پی نکردند؟ آیا بنی عباس ولایت را پی نکردند؟ چهار روز به این [حکومت] رسیدند، من بعد اهل آتشدن. عزیزان من، قربانتان بروم توجه کنید، نه [اینکه] ما ولایت را پی کنیم، مواظب باشیم ضربه به ولایتمان نخورد. شما باید مانند یک حافظ، شب و روز دور این ولایتان بگردید، مبادا ولایت شما ضربه بخورد. خیلی باید توجه به ولایت بکنید که مبادا ولایت شما ضربه بخورد، اگر به ولایت ضربه بخورد، به خدا خورده، به قرآن خورده، توجه کنید عزیزان من.

چه کار کنیم که خدشه به ولایتمان نخورد؟ گناه نکن، معصیت نکن، با ولایت بازی نکن، مقدس‌گری درنیاور، امر ولایت را اطاعت کن. اگر تو امر ولایت را اطاعت کنی، تو امرالله می‌شوی. خانم‌های عزیز به شماها هم می‌گوییم، گول نخورید این لباس‌هایی که خارجی‌ها درست کردند بروید بپوشید، خدای نخواسته، نستجیر بالله یک جوانی نگاه به تو بکند، اهل آتشی. چرا پیغمبر فرمود در آخرالزمان زنها پوشیده‌اند اما برهنه‌اند؟ آنها وضعشان درست نیست. توجه کن، نمی‌گوییم ببین زهرا چه جور بوده؟ ببین مادرت چه جور بوده؟ ما در ماشین بودیم یک دو سه سال پیش از این، داشتیم می‌آمدیم، دیدیم این [زن] یک دختر دارد هفده، هجده سالش

است بی حجاب است، این خودش هم این جورى، این جورى رویش را گرفته است. گفتم چادرت را بده به او، به تو کسی نگاه نمى کند که، تو پیرزن چادرت را بده به او. همین جور به ارواح پدرم به او گفتم، گفت: آخر، چه کنیم؟ این تهران بار آمده. گفتم مگر زرقان بار آمده؟ مگر در بی دین ها بار آمده؟ تو این را بار آوردی. من هر کجا بروم حرف خودم را مى زنم. توجه مى کنید من چه مى گویم؟ بیایید خانم های عزیز به قیامت اعتماد داشته باشید، بیایید یک شاید بگویید که شاید باشد. ما نمى گوئیم صد در صد اعتماد داشته باشیم، بگوئیم شاید باشد. آره دیگر، این آقای فرحزاد گفت ما رفتیم اصفهان، مى رود هر چند وقت، گفت یک جلسه ای است

آنجا منحصر به خانم‌هاست. هر واعظی که از هر کجا بیاید یک دفعه باید برود آنجا برای خانم‌ها صحبت کند. گفت من تا رفتم خانمی بلند شد خیلی با شهامت، گفت خدا گفته زن اهل آتش است، خدا گفته زن را خدا نمی‌آمرزد، گفته زن این جور است. این حرف‌ها چیست؟ گفت ما نمی‌توانستیم جوابش را بدهیم گفتیم که خب، حالا ان شاء الله خدا گذشت هم دارد. گفتم نه این نیست. گفت آمده بودم عقیده‌ام این بود از شما پیرسم بگویم، دفعه دیگر، هفته دیگر می‌روم. گفتم نه، این عمومی نیست که، مال هر زنی نیست که. زینب هم زن بوده، ولی الله الاعظم بوده، اسکت گفت شترها همه پایشان را نتوانستند بردارند. آسیه هم زن بوده، زهرا هم

زن است، دختر بنت عمران زن است، خدیجه زن است. گفتم قدرت داری بگویی یا نه؟ گفتم زنی که امر شوهرش را اطاعت کند، زنی که هوایی نباشد، زنی که می آید خانه، شوهرش می گوید کجا بودی؟ [نگوید] به تو چه؟ تو اگر گفتی به تو چه، خانم به خدا گفتی به تو چه، به رسول الله گفتی به تو چه، به قرآن گفتی به تو چه، چرا این قدر پررو شدی؟

خدا زن را احترام کرده، پیغمبر زن را احترام کرده، زمان جاهلیت زن ها خیلی چیز [محترم] نبودند، دخترها را می کشتند. خدا لعنت کند عمر را، این عمر از اول حرام زاده [بوده] و قساوت داشته، نمی خواستم اسم نحس این را بیاورم، دیگر آمد. (صلوات بفرستید). حالا

آمده خدمت پیغمبر می گوید چند تا [از] دخترهایم را خاک کردم، یا رسول الله یک دخترم خیلی زیبا و خوب بود، یک قدری گذاشتم بزرگ بشود. بردم قبرش را کندم، من قبرش را می کندم، این من را می تکاند. گفت وقتی او را خواباندم در قبر، گفت بابا با من مزاح می کنی؟ گفت خاک ریختم رویش. زمان جاهلیت این جوری بوده، خدا خانم ها را، زن ها را خیلی بالا برده، حالا ببین کجا تو را برده خانم؟ به تمام آیات قرآن اگر من می خواستم این حرفها را بزنم، خودش اتوماتیک است، خودش دارد می آید. کجا برده است تو را؟ تو را برده مطابق ولایت، به تو می گوید سه چیز [به تو دادم] منت [سرت] گذاشتم ای مرد: اول ولایت به تو دادم، بعد

زن خوب، بعد خانه خوب. زن احترام دارد در صورتی که احترام علی را بگیرد، احترام زهرا را بگیرد، احترام خدا را بگیرد، احترام قرآن را بگیرد. (صلوات بفرستید.)

تو بلبل باغ ملکوتی نه از عالم خاک، ما اصلاً توجه نداریم. به شما گفتم، جای دیگر هم اشاره کردم، خدا تمام ملکوت را خلق کرده، در صورتی که ملائکه‌ها از ولایت خلق شدند، غذا نمی‌خورند، به آن خلقتی که امیرالمؤمنین من شنیدم این‌ها را خلق کرده به اذن خدا، باذن الله خلق کرده. حالا این‌ها [غذا] نمی‌خورند، خیلی این‌ها [تسبیح می‌گویند]، چقدرشان در رکوعند، چقدرشان در سجودند. حالا این ملائکه‌ها به این خوبی، یا انبیاء، خیلی مهمند، علی‌الخصوص حضرت ابراهیم،

خیلی مهم است. حالا ببین این عالم ملکوتی که همه را خلق کرده، هر آسمانی آنها یک طبقه ای هستند، اشخاصی هستند. به ما نگفته چون که به درد ما نمی خورد، همین قدر هم به ما گفتند گیج شدی تو، حالا هم در ولایت گیجی. این حرفها چیست دارید می زنید عزیز من؟ تمام این خلقتی که خلق کرده نگفته اشرف مخلوقات، شما را گفته اشرف مخلوقات. چرا گفته اشرف مخلوقات؟ هر کسی یک حدی دارد، اما انسان حد ندارد. الان شما این جایی، آسمان هم هستی. مگر نبود که این آقا، من وقتی که آنجا از ذرات برای او گفتم، ایشان خیلی به دلش نچسبیده بود. خودشان فرمودند من شب خواب دیدم، من گفتم عزیز من، این جشن ها

که می‌گیرید جشن امریت، باشد نه جشن خبثت، نه جشنی که مطابق میل باشد، نه جشنی که چراغانی کنی مطابق شهوت باشد. اگر تو جشن بگیری آنها هم همه جشن می‌گیرند؛ یعنی آسمانیها تولد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جشن می‌گیرند. این بنده خدا رفته بود در فکر، شب سیرش داده بودند. گفت رفتیم آنجا در عالم برزخ گویا بود، عالم قیامت، عالم برزخ، حالا من این را یک قدری چیز دارم که ایشان فرموده بود یا عالم برزخ یا عالم قیامت. گفتند جشن مفصلی است، چند نفر از اشخاصی که آنجا بودند، دیدم این‌ها که مردند با من آشنا بودند یا قم یا تهران، آنجا هستند. نگاه کردم دیدم پدرم نیست. گفتم چرا پدر من نیست؟ گفت او الان

دعوت به این جا ندارد، گفتم چه کار کنم؟ والا ایشان می گفت، من مشکلم است بگویم، گفت آن حاج حسین که آنجا نشسته می تواند او را بیاورد. گفت من نگاه کردم دیدم حاج حسین [آنجاست]. من که این جا در رختخواب خوابیده ام، پس این چیست آنجا؟ مگر دروغ است این حرفها؟ گفت رفتم به او گفتم، گفت رفت، گفت حاج اصغر بلند شو، آوردش در جشن. پس این چیست آن چیست؟ تو اگر در اختیار ولایت خودت را بگذاری عزیز من، همان طور که [قنبر] آمده در خانه ام السلمه [می پرسد] علی کجاست؟ [می گوید] آسمان است. قنبر نکشید، چرا قنبر نمی کشد؟ هر کسی یک حدی دارد. قنبر آخرش هم درباره علی شهید شد؛ اما

حالا ام‌السلمه گفت، یک خرده آن طرف تر رفت دید
امیرالمؤمنین این جاست. من چه بگویم؟ من عقیده
شخصی ام به تمام آیات قرآن این است، یعنی تمام
انبیاء بگویند من عقیده ام این است: علی از تمام خلقت
بزرگتر است. هر کجا ببینی علی هست، خلقت پیش
ولایت کوچک است. خب، علی آنجاست، این چیزی
نیست، من هیچ چیزم نمی‌شود، اصلاً همه جا هست،
کجا هست که علی نباشد؟ حالا این چیست پس
آنجاست؟ حالا آقای نمی‌دانم چیز [گفته] یک قالب
مثالی است، می‌رود در قالب مثالی، چه داری می‌گویی
تو آخر؟ تو از کتابت حرف می‌زنی، باید از جو عالم حرف
بزنی، از جو قیامت حرف بزنی، از جو معاد حرف بزنی،

چیست این حرفها را می زنی؟ نزن، تو که مهندس نیستی چرا دکل می سازی؟ این می آید پایین روی سر مردم، باید مهندس باشی. چرا این حرفها را داری می زنی؟ اصلاً من عقیده ام این است، شیعه واقعی هم همین جور است؛ اما به اذن علی. (صلوات بفرستید.)

تو قسمت اینجاست، آن حقیقت دارد در دنیا که هیچ، در تمام ما فی السماوات و الارض آنجا این هست. گفتم اگر عضو او باشی، هر کجا علی برود، تو هم هستی. اما عضو بودنش چیز است، باید فارغ شوی از همه چیز. تو هنوز وابستی، یکی به خانمش وابست است، یکی به ماشینش وابست است، یکی هم به این جایش وابست است. تو پابندی، خودت را یک کم حرکت بده تا ببین

به جو عالم می روی یا نمی روی؟ از کجا من دارم برایتان حرف می زنم؟ من از جو لا اله الا الله، حرف برود بالا می ترسم خراب شود. کجایی ای عزیز من؟ بیا قربانت بروم در این خط. (یک صلوات بفرستید.)

شما باید گفتم صنایع کفار را قبول کنید، زحمت بکشید، پیشرفت کنید. چون که صنایع کفار به درد مردم می خورد. الان می خواستی تا این جا بیایی خب ماشین است دیگر می آیی. طیاره سوار می شوی می روی به این راحتی است. چرا شما کفران می کنید؟ ما کفران صنایع هم داریم، خوب شد؟ حالا نگوئید این آمریکایی است یا نمی دانم انگلیسی است، هر چه می خواهی بگو، این قدر بگو جانت بالا بیاید، من هیچ چیزم نمی شود، من همان

راهی که دارم می روم می روم. خدا خودت را عذاب می کند، می گوید چرا غیبت او را کردی ای نفهم؟ کجایی عزیز من؟ قربانت بروم، فدایت بشوم. این شما حاجی های روغن نباتی مگر می توانستید سوار شتر بشوید بروید مکه؟ (صلوات بفرستید.) الان می نشینی در طیاره عزیز من، دو ساعته می روی جده، پیشانی ات عرق نکرده. همان جا هم شیطان برایت گذاشته، خیلی من در این کارها هوشیارم، به قرآن، نمی خواهم در مقابل شما ادعای فهم بکنم. همان جا توی طیاره بود، با زن توی طیاره داشت یک حرف هایی می زد. این حاجی است یا خوک است؟ این حاجی است یا خنزیر است؟ حالا عزیز من، قربانتان بروم، حالا باید چه کنید

در طیاره نشستید؟ حالا باید آن خالق را تشکر کنی، ای خدا تو به مغز این انگلیسی و آمریکایی انداختی این را درست کرده، من تشکر از تو می‌کنم، این درست است. همان جا که در طیاره بودم با خدا تماس داشتم، اصلاً هیچ کجا را نمی‌دیدم، یک مرتبه دیدم رسیدم. تو اگر با خدا و ولایت تماس داشته باشی همیشه رسیدی، به مقصدت رسیدی. عزیز من، بیایید این حرفها را بشنوید، بیایید این حرفها را لمس کنید. چرا این قدر فکرتان در چک و سفته [است]؟ این جا درست شد و این جا نشد، به درک که نشد، حالا اگر درست شد چه می‌کنی تو؟ این را ساختی یکی دیگر می‌سازی، این را ساختی یکی دیگر می‌فروشی. این را درست کردی یکی دیگر درست

می‌کنی، کار دیگر نمی‌کنی، تا آخر عمرت همین است. بین چه کاره‌ای؟ بین از این چه چیز دزدیدی دادی فقرا؟ بین از این خمس سهم امام دادی؟ بین از این به یک بنده خدا رسیدی؟ بین از این تولید تو چه چیز است؟ این بوته‌ها همه دارند تولیدشان را می‌دهند، این درختها تولیدشان را می‌دهند، تو که دوست علی هستی چه تولیدی داشتی؟ همین نگاه به جمالت بکنند یا نگاه به دستت هم بکنند؟ (یک صلوات بفرستید.)

شما هم باید خانم‌هایتان را بخواهید، احترام کنید، اما حواستان جای دیگر هم باشد. یک نفر آمد گفت که اگر بدانی زخم چقدر من را می‌خواهد، خدا می‌داند چقدر می‌خواهد. گفت من یک حرف به تو می‌زنم بشنو،

آن وقت ببین می خواهد تو را یا نه؟ گفت خب چه کنم؟
گفت امشب خانه نرو، اصلاً نرو. فردا شب هم که می روی
دست خالی برو، آره. گفت باشد. این یارو بیچاره یک
چشمش یک قدری ناقص بود، آن مرد. این آمد و گفت
دیشب فلان، فلان شده کجا بودی؟ گفت زن والا دیشب
یک کاری داشتم، گفت حالا هم که آمدی دست خالی
آمدی، خوره به آن چشمت بزند. گفت: خانم، چند سال
است چشم من این جور است، گفت من نگاهم به
دستت بود، هنوز نگاه در رویت نکردم. خب، حالا تو برو
وزر و وبال کن بده به این خانم، تو عقل داری اصلاً؟
حالا یک دفعه خدا چه می گوید؟ می گوید مردی که برود
از برای زن و بچه اش، عائله اش، کار کند جزء شهداست،

اگر در آن حال بمیرد جزء شهداست. تو جزء شهدا هستی اما عزیز من حرف من این است که باید با خدای خودت نجوا کنی، با ولایت نجوا کنی، با قیامت نجوا کنی، با شب اول قبر نجوا کنی، این خلاصه ببین چه می گوید؟ می گوید کسی را مؤثر ندان، (صلوات بفرستید).

عزیز من، تو باید این فکرت جهانی باشد، به تمامتان ابلاغ می کنم. من دیگر آن حرفی که پنج سال پیش، ده سال پیش زدم، نمی خواهم برای شما بزنم. اگر من آن حرف را بزنم من سقوط کردم، من سقوط کردم شما را نشناختم. من باید حرف خیلی بالاتر بزنم به شما، اما شما هم باید حرف بالاتر را هم یقین کنید، هم یک قدری تأمل کنید، یک قدری به قول ما عوام ها گیر به

آن بدهید. تو جهانی هستی اصلاً، تو باید در ملکوت
اعلی سیر بدهی خودت را، تو باید از زمان رسول الله سیر
بدهی خودت را، تو از زمان آدم ابوالبشر سیر بدهی
خودت را، تو باید به هفت آسمان سیر بدهی خودت را،
چرا سیر بدهی؟ خدا وقتی که مکه معظمه را خلق کرد،
علی (علیه السلام) در آنجا به دنیا آمد، خدا یک شرافتی
قرار داد. پس هر کسی علی من را قبول دارد، طواف کند
دور خانه من، این آمده در خانه من، این محرم من
است، اما با پرچم علی، با محبت علی بیاید در خانه من.
حالا تمام ملائکه ها گفتند خدا ما که نمی توانیم بیاییم.
آخر هر کدام ملائکه ها، هر کدام آنجا مثل همین جا که
شما آن رئیس است، آن نمی دانم کیست، چه کاره است،

پست‌هایی دستتان است در دنیا، مقصد این است، آنجا هم پست دست این‌هاست. فوراً خدای تبارک و تعالی اراده کرد، هفت بیت المقدس درست شد [در] هفت آسمان، گفت حالا دور علی بگردید. تمام خلقت دور علی باید بگردد، قبولی آن [به علی است].

حالا عزیز من تو باید این ذهنت را، هوشت را، این عقلت جهانی باشد. نخواب این طوری، یک نفر آمد خدمت امام صادق گفت: آقا، در مقابل منصور چه کار کنیم؟ گفت هیچ، برو. آمد دید مؤمن طاق یک چهارپایه گذاشته بر علیه منصور دارد صحبت می‌کند، آمد گفت امام صادق گفت صحبت نکن. گفت به تو گفت یا به من؟ این بس که ناراحت شد آمد پیش امام صادق،

عرض کرد آقا تو گفתי حرف نزن، مؤمن طاق یک چهارپایه گذاشته بر علیه منصور دارد صحبت می کند، خیلی دورش جمعیت خیلی زیاد [جمع شده]. امام صادق این جور فرمود که، قریب به این مضمون، تو خصینی، یعنی هم خودت را گیر می اندازی هم این [دوستان را]، خصینی، اما مؤمن طاق پرش دارد. اتفاقاً تا دید که این ها از طرف منصور آمدند، یک دفعه دید اصلاً مؤمن را نمی بیند. تو خصین نباش، خصین نباش عزیز من، شهادت داشته باش در مقابل ولایت. شهادت این نیست که بریزید در خیابانها حرف بزنید، شهادت این است ولایت خودت را حفظ کنی. شهادت این است ولایت را حفظ کنی، چطور حفظ کنی؟ گناه نکن،

خیانت نکن، تجاوز نکن، همیشه چشمت به خدا و ولایت باشد. عزیز من من گفتم ما باید در محضر خدا باشیم، در امر ائمه باشیم.

فدایتان شوم ببینید من چه می گویم، تو باید سیر جهانی داشته باشی، به تمام آیات قرآن من سیر جهانی دارم. سیر جهانی این است که همه این ها را باید قبول داشته باشی، عرش را قبول داشته باشی، آسمان را قبول داشته باشی، خدا را قبول داشته باشی، آیات را قبول داشته باشی، در ماوراء نگاه کنی، از زمان رسول الله نگاه کنی. این جور خصین نباش، یک افطاری می کنی، این جوری خودت را لوس کردی می افتی. بلند شو یک خرده کمتر بخور، بلند شو با خدا حرف بزن، نجوا کن. به تمام آیات

قرآن، من الان داشتم می آمدم یک باغچه بود، یک خرده درختهایش را بریده بودند، آن طرف گلزار. من گریه ام گرفت، گفتم دلم می خواهد بروم آنجا با خدا نجوا کنم. حالات هست چه دارم می گویم؟ تو باید پی جا بگردی که با خدا نجوا کنی، چرا این قدر توی این فکری؟ به تمام آیات [قرآن] جوان ها، زنتان درست می شود، خانه تان درست می شود. مکه هم می روی، همه این ها را خدا پیش بینی کرده به موقع به تو می دهد. مگر خدا قسم نخورده «والله خیر الرازقین:؟ من رزقتان را می دهم، خدا کفایتان می کند. چقدر من شب و نصف شب بلند می شوم، می گویم خدایا این ها همه را کفایت کن. الان کفایتان کرده، چه چیز ندارید؟ پول

نداری؟ خانه نداری؟ ماشین نداری؟ چه چیزت کسری است؟ این قدر بعضی‌ها ور و وور می‌کنند، [می‌گویند] من کار ندارم. مگر خدا روزی به تو نداده؟ خب خدا می‌خواهد تو یک خرده راحت باشی، حالا حتماً باید بروی آن را بکنی، این کار را بکنی، آن کار را بکنی؟ بعضی‌ها می‌گویند کار ندارم، دعا کن کار داشته باشم. (صلوات بفرستید.) یکی نیامد پیش من بدبخت بگوید چه کنم ولایت داشته باشم؟ یا می‌آید می‌گوید زخم این جور است، یا کار می‌خواهد، یا خانم می‌خواهد. [انگار] همچنین که بخواهی من یک مشت خانم این‌جا جمع کردم می‌ریزم این‌جا در دامن این. (صلوات بفرستید.)

شب است، نصف شب است عزیز جان من، پاشو نماز
امام زمان بخوان. برو خدمت دختر موسی بن جعفر،
جوانها به شما می گویم بگو خانم جان، یک زنی قسمت
من کن، دین من را نبرد. خب، تو پی رنگ و وارنگ
هستی، خدا رنگ و وارنگ هم دارد یا ندارد؟ چه چیز
بگویم از دست شما؟ (صلوات بفرستید).

خدایا عاقبتتان را به خیر کن.

خدایا ما را با خودت آشنا کن.

خدایا حضار مجلس همیشه دلشان خوش باشد.

خدایا به قول ما، من که عقیده ام این جوری است، خدایا
هر وقت دست بکنند در جیبشان پول باشد.

خدایا این قدر به این‌ها بده دستشان پیش نامردها دراز نباشد.

خدایا دعای اباذر را در مقابل پیشگاه مقدس این رفقای من مستجاب کن. گفت «اللهم انی أسئلك الامن و الایمان بک و تصدیق بنبیک و العافیة من جمیع البلاء و الشکر علی العافیة و الغنی عن شرار الناس».

خدایا محتاج شرارشان نکن.

خدایا در دنیا و آخرت محتاجشان نکن.

خدایا راهشان بده به حق امیرالمؤمنین. علی جان به زهرایت بگو این‌ها را راه بده، همان جور که سلمان را راه داد. مبادا ما مثل عباس باشیم راه به ما ندهد. این شب

قدر از امام زمان از امیرالمؤمنین بخواهید که زهرا را همان بدهد. زهرا چه کسی را راه می دهد؟ کسی که امر امیرالمؤمنین را، خدا را اطاعت کند.

خدایا ما از آنها باشیم که امر را اطاعت کنیم. (با صلوات بر محمد)

یا علی